ای حقيقت جو شخص محترم نامه ئی که بتاريخ ٤اپريل ١٩٢١ بود رسيد و بکمال محبّت قرائت گرديد.

حضرت عبدالبهاء

Original English



## ٢١

ای حقيقت جو شخص محترم نامه ئی که بتاريخ ٤اپريل ١٩٢١ بود رسيد و بکمال محبّت قرائت گرديد.

امّا وجود الوهيّت بدلائل عقليّه ثابت است ولی حقيقت الوهيّت ممتنع الأدراک است زيرا چون بنظر دقيق نظر فرمائی هيچ مرتبه دانيه ادراک مرتبه عاليه ننمايد مثلاً عالم جماد که مرتبه دانيه است ممتنع است که عالم نباترا ادراک تواند بکلّی اين ادراک ممتنع و محال است و همچنين عالم نبات هر چه ترقّی نمايد ازعالم حيوان خبر ندارد بلکه ادراک مستحيل است چه که رتبه حيوان فوق رتبه نباتست اين شجر تصوّر سمع و بصر نتواند و عالم حيوان هر چه ترقّی نمايد تصوّر حقيقت عقل که کاشف حقيقت اشياء است و مدرک حقايق غير مرئيه تصوّر نتواند زيرا مرتبه انسان بالنّسبه بحيوان مرتبه عاليه است و حال آنکه اين کائنات تماماً در حيّز حدوثند ولی تفاوت مراتب مانع از ادراکست هيچ مرتبه ادنی ادراک مرتبه اعلی نتواند بلکه مستحيل است.

ولی مرتبه اعلی ادراک مرتبه ادنی کند مثلاً حيوان ادراک مرتبه نبات و جماد کند انسان ادراک مرتبه حيوان و نبات و جماد نمايد ولی جماد مستحيل است که ادراک عوالم انسانی کند اين حقايق در حيّز حدوث است با وجود اين هيچ مرتبه ادنی مرتبه اعلی را ادراک نتواند و مستحيل است.

پس چگونه ميشود که حقيقت حادثه يعنی انسان ادراک حقيقت الوهيّت کند که حقيقت قديمه است تفاوت مراتب بين انسان و حقيقت الوهيّت صد هزار مرتبه اعظم از تفاوت بين نبات و حيوانست و آنچه انسان تصوّر کند صور موهومه انسان است و محاط است محيط نيست يعنی انسان بر آن صور موهومه محيط است و حال آنکه حقيقت الوهيّت محاط نگردد بلکه بجميع کائنات محيط است و کائنات محاط و حقيقت الوهيّتی که انسان تصوّر مينمايد آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقيقی امّا انسان هم وجود ذهنی دارد و هم وجود حقيقی پس انسان اعظم از آن حقيقت موهومه است که بتصوّر آيد.

طير ترابی نهايتش اينست مقداری از اين بعد نامتناهی را پرواز تواند ولی وصول باوج آفتاب مستحيل است ولکن بايد ادلّه عقليّه يا الهاميّه بوجود الوهيّت اقامه نمود يعنی بقدر ادراک انسانی .

اين واضح است که جميع کائنات مرتبط بيکديگر است ارتباط تامّ مثل اعضای هيکل انسانی چگونه اعضاء و اجزاء هيکل انسانی بيکديگر مرتبط است همين قسم اعضای اين کون نامتناهی جميع بيکديگر مرتبط است مثلاً پا و قدم مرتبط بسمع و بصر است بايد چشم ببيند تا پا قدم بر دارد بايد سمع بشنود تا بصر دقّت نمايد هر جزئی که از اجزاء انسانی ناقص باشد در سائر اجزاء فتور و قصور حاصل گردد دماغ مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجميع اعضاء است و همچنين سايراعضاء.

و هر يک از اين اعضاء وظيفه ئی دارد آنقوّه عاقله خواه قديم گوئيم خواه حادث مدير و مدبّر جميع اعضاء انسان است تا هر يک از اعضاء بنهايت انتظام وظيفه خود مجری نمايد امّا اگر درآنقوّه عقليّه خللی باشد جميع اعضاء از اجرای وظائف اصلی خود باز ماند و در هيکل انسانی و تصرّفات اعضاء خلل عارض شود و نتيجه نبخشد.

و همچنين در اين کون نامتناهی ملاحظه نمائيد لابدّ قوّه کلّيّه موجود است که محيط است و مدير و مدبّر جميع اجزاء اين کون نامتناهی است و اگر اين مدير و مدبّر نبود عالم کون مختل بود و نظير مجنون ميبود مادام ملاحظه مينمائيد که اين کون نامتناهی در نهايت انتظامست و هر يک از اجزاء در نهايت اتقان وظائف خود را مجری ميدارد که ابداً خللی نيست واضح و مشهود ميگردد که يک قوّه کلّيّه موجود که مدبّر و مدير اين کون نامتناهی است هر عاقلی اين را ادراک مينمايد.

و ديگر آنکه هر چند جميع کائنات نشو و نما مينمايد ولی در تحت مؤثّرات خارجه‌اند مثلاً آفتاب حرارت می‌بخشد باران ميپروراند نسيم حيات می‌بخشد تا انسان نشو و نما نمايد پس معلوم شد که هيکل انسانی در تحت مؤثّرات خارجی است بدون آن مؤثّرات نشو و نما ننمايد آن مؤثّرات خارجه نيز در تحت مؤثّرات ديگری است مثلاً نشو و نمای وجود انسانی منوط بوجود آبست و آب منوط بوجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابرمنوط بوجود آفتاب تا برّ و بحر تبخّر نمايد و از تبخّر ابر حاصل شود اينها هر يک هم مؤثّرند و هم متأثّر پس لابدّ منتهی بمؤثّری ميشود که از کائن مؤثّرند و هم متأثّر پس لابدّ منتهی بمؤثّری ميشود که از کائن مجهول و لکن آثارش واضح و مشهود.

و از اين گذشته جميع کائنات موجوده محدود و نفس محدوديّت اين کائنات دليل بر حقيقت نامحدود چه که وجود محدود دالّ بر وجود نامحدود است .

باری از اين قبيل ادلّه بسيار که دلالت بر آن حقيقت کلّيّه دارد و آن حقيقت کلّيّه چون حقيقت قديمه است منزّه و مقدّس از شئون و احوال حادثاتست چه که هر حقيقتی که معرض شئون و حادثات باشد آن قديم نيست حادث است پس بدان اين الوهيّتی که سائر طوائف و ملل تصوّر مينمايند در تحت تصوّر است نه فوق تصوّر و حال آنکه حقيقت الوهيّت فوق تصوّر است .

امّا مظاهر مقدّسهء الهيّه مظهر جلوهء کمالات و آثار آن حقيقت قديمه مقدّسه‌اند و اين فيض ابدی لاهوتی حيات ابديّه عالم انسانيست مثلاً شمس حقيقت در افقی است عالی که هيچکس وصول نتواند جميع عقول و افکار قاصر است و او مقدّس و منزّه ازادراک کلّ ولکن مظاهر مقدّسهء الهيّه بمنزلهء مرايای صافيهء نورانيّه‌اند که استفاضه از شمس حقيقت ميکنند و افاضه بر سائر خلق مينمايند و شمس بکمال و جلالش در اين آئينهء نورانی ظاهر و باهراينست اگر آفتاب موجود در آئينه بگويد من شمسم صادق است و اگر بگويد نيستم صادق است اگر شمس باتمام جلال و جمال وکمالش دراين آئينهء صافيه ظاهر و باهر باشد تنزّل از عالم بالا و سموّمقام خود ننموده و در اين آئينه حلول ننموده بلکه لم يزل هميشه در علوّ تنزيه و تقديس خود بوده و خواهد بود.

و جميع کائنات ارضيّه بايد مستفيض از آفتاب باشد زيرا وجودش منوط و مشروط بحرارت و ضياء آفتاب و اگر از آفتاب محروم ماند محو و نابود گردد اين معيّت الهيّه است که در کتب مقدّسه مذکور است انسان بايد با خدا باشد.

پس معلوم شد که حقيقت الوهيّت ظهورش بکمالاتست و آفتاب و کمالاتش در آئينهء شیء مرئی است و وجود مصرّح از فيوضات الهيّه.

اميدوارم که نظر بينا يابی و گوش شنوا و پردها از پيش چشم بر خيزد \*